

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی
۱۰ اپریل ۲۰۱۴

اگر مارکس زنده بود باز هم می گفت: «مذهب افیون توده هاست!» (بخش چهارم)

طی دو قرن و تا دهه های پایانی قرن نوزدهم میلادی، گرایش غالب در بسیاری از کشورهای افریقائی و آسیائی، به سوی سکولاریسم و ملی گرایی و استقلال طلبی بوده است. اما در سه دهه پایانی قرن نوزدهم، بر اثر بحران اقتصادی و سیاسی خاص آن دوران، اسلام سیاسی نیز تحرک جدیدی پیدا کرد.

سیاست های امپریالیستی و در رأس همه هیأت حاکمه امریکا، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ روسیه، برای تضعیف آن در سراسر جهان دست به کار شدند و امکانات زیادی را در اختیار گرایشات مذهبی قرار دادند تا رشد و گسترش جنبش کارگری سوسیالیستی را که علیه سیستم سرمایه داری بود متوقف سازند. در ادامه با بحران های اقتصادی و تشدید آن در عصر نئولیبرال و ایجاد فرصت اقتصادی برای اسلام گرایان به منظور تأسیس و گسترش شبکه های خیریه نیز فزونی گرفت.

پس از جنگ جهانی دوم، در اثر شکست نسل پیشین در پایان دادن به استعمار، شرایط استعماری برای اکثریت مردم غیر قابل تحمل شده بود. گرچه تا سال ۱۹۴۵ میلادی، اکثر کشورهای شمال افریقا و خاورمیانه استقلال رسمی خود را به دست آوردند اما در واقع آنان به کلی آزاد نشده بودند. اتحادیه دولت های عربی در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد که در ظاهر کشورهای ظاهراً به استقلال رسیده ای چون مصر، سوریه، عراق، یمن، اردن، لبنان و عربستان سعودی را در بر می گرفت اما در واقع تحت نفوذ و هدایت بریتانیا بود. جمعیت کثیری از مردمان عادی، فارغ از افکار ارتجاعی رهبران وقت، رشد نمودند. طبقات متوسط و متوسط رو به بالای هوادار غرب نشان دادند که ناتوان از ایجاد اصلاحات داخلی هستند. در آن زمان آریستوکراسی زمین دار به دلیل هم سونی اش با قدرت های استعمارگر و تلاش در جهت افزایش سود و منفعت طبقاتی خود از سوی اکثریت جامعه مورد سرزنش قرار می گرفت. اشغال اراضی فلسطینی توسط اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و ناکامی دولت های عربی از ایجاد مانع بر سر راه تشکیل دولت اسرائیل وضعیت را وخیم تر نمود. در نتیجه نارضایتی عمومی مردم همراه با فشار احزاب مختلف چپ و کمونیست، جنبش ملی گرایی را وادار به اتخاذ موضع گیری رادیکال نمود. در این مرحله ملی گرایی عربی در خاورمیانه، ظهور کرد که رهبری اصلی آن به عهده «جمال عبدالناصر» مصری بود. وی برنامه اصلی خود را اجرای «سوسیالیسم عربی» اعلام نمود.

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ملی گرایی سکولار رادیکال به فلسفه سیاسی غالب در کشورهای استعمارزده از اندونیزیا تا الجزایر تبدیل شد. با نادیده انگاشتن این واقعیت، برخی از تحلیل گران و مفسران غربی، به اشتباه مدعی

شده اند که مردم کشورهای مسلمان که دارای باورهای عمیق مذهبی بودند در آن دوره زمانی ایدئولوژی های سیاسی چون ملی گرایی و کمونیسم را نفی نمودند حال آن که واقعیت تاریخی خلاف این ادعا را نشان می دهد.

همان گونه که جان اسپوزیتو می گوید «ملی گرایی در بستر دوره های تاریخی اسلامی پیدا نشده بود، بلکه به طور خاص در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی های اعتراضی رادیکال از دیدگاه مارکسیستی و سوسیالیستی و دموکراتیک غربی قوام یافته بودند.»

عبدالناصر اصلاحات متنوع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را تحت عنوان «سوسیالیسم عربی» محقق نمود. در نتیجه نفوذ علمای دینی در مسائل حکومتی کاهش یافت و از ایفای نقش مستقیم آنان در این عرصه ها جلوگیری شد از جمله غیرقانونی اعلام نمودن فعالیت جمعیت اخوان المسلمین و زندانی نمودن اعضای آن. در نتیجه ما در این دوره، شاهد تفکیک نهاد مذهب از سیاست هستیم. گرچه عبدالناصر اظهار نمود که برخی از آموزه های اسلامی با برداشت خاص وی از «سوسیالیسم» سازگاری دارند. با این حال ایدئولوژی ناصریستی اساساً ایدئولوژی سکولار بود. تنها پس از افول جریان ملی گرای سکولار از اواخر دهه ۶۰ میلادی و اوایل دهه ۷۰ میلادی بود که فضای مناسب برای رشد مجدد جریان رقیب یعنی اسلام سیاسی فراهم شد.

به طور خلاصه می توان گفت که هیچ ارتباط مستقیمی میان اسلام در قرن هفتم میلادی و ظهور گروه های اسلام گرایی در قرن بیستم میلادی به این سو وجود ندارد. به علاوه این جوامع شاهد تسلط سکولاریسم و مدرنیسم حاد در دو قرن اخیر، آغاز اصلاحات مدرن توسط پادشاهان مختلف و تحقق تغییرات سکولار توسط رهبران ملی گرا پس از پیروزی در مبارزات ضد استعماری بوده اند. در نتیجه برای درک بهتر ماهیت و چگونگی پیدایش اسلام سیاسی باید به شرایط اقتصادی و سیاسی خاص زمانی، که بستر ساز ظهور جنبش هائی از این نوع حتی در جوامع دیگر بوده اند، توجه خاصی مبذول نمود.

اسلام سیاسی در نتیجه همگرایی تحولات سیاسی و اقتصادی و مداخلات استعماری و ادامه اشغالگری قدرت های امپریالیستی، به خصوص انگلستان و ایالات متحده آمریکا، قدرت گرفت. حاکمیت آمریکا، نقشی فعال در حمایت و تقویت گروه های اسلام گرا به عنوان نیروی مقابله کننده با ملی گرایی سکولار و چپ گرایی ایفاء نمود. حتی پس از روند استعمار زدائی نیز تسلط امپریالیستی از طریق به کار گیری حاکمان مطیع دول امپریالیستی، اسرائیل و مداخلات مستقیم نظامی ادامه یافت.

رشد بحران های اقتصادی در کشورهای مختلف و آشکار شدن ناتوانی روش های سرمایه داری دولتی و توسعه ناسیونالیستی در حل مشکلات، در نتیجه اسلام گرایان با شبکه وسیع مراکز خیریه خود، راه حلی «اسلامی» برای حل مشکلات ارائه دادند و از میان طبقات متوسط و فقراء نیروی تازه ای جذب نمودند. بنابراین، تمامی عوامل ذکر شده زمینه ساز رشد اسلام گرایی در جهان شدند.

در طول دوران جنگ سرد، ایالات متحده به ملی گرایی رادیکال و کمونیسم به عنوان دو تهدید در برابر مداخلاتش می نگریست. زمانی که دولت آمریکا در جذب عبدالناصر در مصر شکست خورد، ستراتیژی کمک به اسلام گرایان را در دستور کار خود قرار داد، در همین راستا ایالات متحده کمک های شایان توجهی به عربستان سعودی به منظور مقابله با موج کمونیسم و ملی گرایی نمود. در طول دهه ۵۰ میلادی، ایالات متحده از جمعیت اخوان المسلمین در مصر علیه عبدالناصر استفاده کرد و هم چنین گروهی از مذهبیبون سیاسی را علیه مصدق در ایران شوراند و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را طراحی و اجراء کردند. آمریکا و متحدانش در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، نیز از گروه های مذهبی به رهبری خمینی، حمایت کردند. هم اکنون نیز حکومت اسلامی ایران و آمریکا وارد بده و بستان های نهان و آشکار شده اند.

ناصریسم، با تأکید بر اتحاد پان عربیستی، در صدد ایجاد اتحاد بخش های گسترده شهرنشین و پیشرفته از لحاظ تکنیک و طبقه کارگر ماهر با کشورهای ثروتمند تولید کننده نفت بود. اتحاد قاهره و ریاض می توانست خطری جدی برای منافع غرب در سلطه بر منابع نفتی منطقه باشد. بنابراین، غرب در صدد توطئه کودتا علیه ناصر بود و حتی تلاش هائی در جهت سوء قصد علیه وی برای مثال با کوشش در جهت خوراندن شکلات سمی به وی نمود. در همین راستا ایالات متحده اخوان المسلمین را تقویت نمود و بیش از پیش به عربستان سعودی نزدیک شد تا از طریق آن کشور توازن قوای اقتصادی، سیاسی و نظامی را در منطقه برقرار سازد. در ایران، سیا با انجام کودتا پادشاه هوادار غرب، محمدرضا شاه پهلوی را دوباره به قدرت بازگرداند.

عربستان سعودی، هم زمان علیه رژیم های سکولار منطقه در کشورهای مصر، سوریه و عراق فعالیت می کرد و در پی ایجاد پایگاهی برای خود در کشور سودان بود. هم چنین در افغانستان و پاکستان نیز در تقویت اخوان المسلمین در اتحاد با گروه جماعت اسلامی به رهبری مودودی نقش داشت.

اتحادی که به طور مختصر در مورد آن سخن گفتیم، اساس اسلامیزاسیون را تشکیل داد و پس از افول ملی گرایی سکولار در منطقه از اواخر دهه ۶۰۰ میلادی، عرصه را از آنان ربود.

علاوه بر ملی گرایان سکولار، امریکا احزاب و گروه های مختلف سوسیالیست و کمونیست در منطقه را نیز تهدیدی بزرگ علیه منافعش قلمداد می نمود. به همین خاطر، برای کم اثر نمودن تأثیر این احزاب و سازمان ها ایالات متحده از هرگونه روشی از تبلیغات منفی گرفته تا ترور استفاده می کرد. طبق اسناد طبقه بندی نشده شورای امنیت ملی امریکا، ایالات متحده تبلیغات خود علیه کمونیسم را از طریق ساخت فلم، پوستر، کاریکاتور، چاپ کتاب و مقالات سازماندهی می نمود. در یکی از این پوسترها تصویر خوکی به نمایش در آمده که به دمش داس و چکش وصل شده است و در زیر آن نوشته شده است: «خوک سرخ حریص». هدف ایالات متحده از این اقدامات، مضحکه نمودن شوروی و سایر کمونیست ها و هراساندن اعراب بود.»

در سوی دیگر، ایالات متحده در ادامه تلاش های مضحک و کم تأثیر خود، به ترور نیز روی آورده بود. ایالات متحده در این راستا به دولت های راستگرا و شبه نظامیان برای قتل چپ گرایان کمک می نمود، برای مثال، در سال ۱۹۶۳ حزب بعث عراق با کمک ایالات متحده در قتل اعضای حزب کمونیست عراق دست داشت.

تقویت اسلامگرایان از سوی ایالات متحده از دهه ۵۰ میلادی به این سو، شدت بیشتری گرفت. در آن دوره آیزنهاور، با قدرت نوشت: «ما خواهان تقویت پادشاه سعودی هستیم تا تلاش های عبدالناصر خنثی گردد. پادشاه سعودی برای ما انتخابی منطقی است، وی حداقل در ظاهر ضد کمونیسم است و هم چنین با زمینه مذهبی که دارد در بین ملت های عربی دارای جایگاه است.» آیزنهاور تحت تأثیر مشاورانش به این نتیجه رسیده بود که غرب باعث گسیخته شدن اسلامگرایان شده است و با حمایت ایالات متحده، آنان می بایستی دوباره به صحنه باز گردند. چنین طرز تلقی و برداشتی به غایت ساده انگارانه از نقش مذهب و سیاست در خاورمیانه بود. شاید همین برداشت بود که سبب اتحاد بریتانیا و ایالات متحده در طرح ریزی برنامه ای موسوم به «امگا» برای خنثی نمودن تلاش های ناصر، منزوی ساختن او و ایجاد جبهه مخالف و جایگزین او به رهبری عربستان سعودی بود. عربستان سعودی با استفاده از منابع عظیم نفتی خود، در جهت تقویت و گسترش اسلام گرایی از طرق زیر طرح هائی مانند راه اندازی شبکه وسیعی از مراکز خیریه و عام المنفعه بود که به گروه های اسلامی این امکان را داد تا با حل معضلات ناشی از بحران های اقتصادی در کشورهای مختلف راه حل ارائه نمایند. هم چنین عوامل عربستان سعودی در سال ۱۹۶۲، باشگاه مسلمانان جهان را تأسیس نمودند تا با سکولاریسم و کمونیسم مقابله کنند.

در سازمان کنفرانس اسلامی که در سال ۱۹۶۹ تأسیس شده بود، بسیاری از کشورهای منطقه گرد آمدند تا با سیاست های عربستان سعودی همراهی نمایند. آنان نظام مالی خودشان را به وجود آوردند که با کشورهای افریقائی، آسیائی و کشورهای ثروتمند و نفت خیز خاورمیانه در ارتباط بود.

باشگاه مسلمانان جهان و سازمان کنفرانس اسلامی برای تقویت سلطه گری عربستان سعودی، به وجود آمده بودند و نظام مالی - اسلامی را تشکیل دادند که مبنائی برای کمک به رشد اقتصادی کشورهای منطقه شد. تحت رهبری سعودی ها، بخش عظیمی از درآمدهای حاصل از صادرات نفت در اوایل دهه ۷۰ میلادی به سوی شبکه ای از بانک های تحت کنترل جریانات راستگرای اسلامی و اخوان المسلمین هدایت شدند. سپس این بانک ها سیاست مداران، احزاب و شرکت و رسانه ها و هم چنین تاجرانی از طبقه متوسط مذهبی را با خود همراه ساختند که گروهی از طبقات تاجر از جمله بازاری ها و هم چنین برخی از متخصصان ثروتمند در کشورهای نفت خیز خاورمیانه را شامل می شد. اخوان المسلمین، شبکه بزرگ مالی را از طریق این بانک ها در کشورهای مصر، کویت، پاکستان، ترکیه و اردن ایجاد نمودند.

سیستم سرمایه داری جهانی در غرب، به طور کامل از این نظام بانکی حمایت نمود. غرب از طریق این بانک ها حجم وسیعی از پول های پترودالر را مبادله می نمود. بانک های ایالات متحده هم چون «سیتی بانک» و «پرایز واترهاوس» ایفاگر نقش اصلی در این روابط بودند. به علاوه رشد نظام بانکداری اسلامی همزمان با توسعه مدل اقتصادی نئولیبرال در غرب بود. بدین ترتیب، اتحادی ساختگی میان نظریه پرداز نئولیبرال مکتب شیکاگو، یعنی میلتون فریدمن و شاگردان اسلام گرای او، در دانشگاه به وجود آمد. رابرت دریفوس، در این مورد گفته است: «نظام مالی اسلام گرایان همواره وابسته با اقتصاددانان دست راستی و سیاست مداران اسلام گرائی بوده که حامی خصوصی سازی و نظریات مکتب شیکاگو پیرامون اقتصاد بازار بوده اند.» بنابراین، شگفت آور نیست زمانی که دیده می شود اسلام گرایان در الجزایر و سودان زمانی که به قدرت می رسند از برنامه های نئولیبرال حمایت به عمل می آورند. یا گیلز کیل، معتقد است که: «شاید عربستان سعودی کم تر از (امام) خمینی بر مسلمانان تمام نقاط جهان به طور آشکار تأثیر گذار بوده باشد، اما تأثیرگذاری آن عمیق تر و با دوام تر بوده است.

پادشاه سعودی گوی سبقت را در اواخر دهه ۶۰ میلادی از ملی گرایان منطقه ربود و از طریق تقویت انجمن های مذهبی و علمائی که پیرو وی بودند و تزریق پول های هنگفت به سازمان های اسلامی، ورق بازی را به سود خود برگرداند. سعودی ها، مدلی از «تمدن اسلامی» را ارائه داده اند که با وجود نفی فساد غرب، متحد دائمی و با ثبات ایالات متحده و غرب علیه بلوک شوروی باقی مانده اند.

سه شنبه نوزدهم فروردین [حمل] ۱۳۹۳ - هشتم اپریل ۲۰۱۴

ادامه دارد.